

مواجهه فرهنگی انبیاء^{علیهم السلام} با قوم‌گرایی از منظر قرآن کریم

* سید کمال حسینی*

** عبدالواحد مطهری

چکیده

وابستگی افراطی به فرهنگ نیاکان که در جامعه‌شناسی به قوم‌گرایی تعبیر می‌شود، یک واقعیت اجتماعی فرازمانی است و مختص عصر انبیاء^{علیهم السلام} نبوده و اکنون نیز در قالب گرایش‌های افراطی اسلامی: طالبان، داعش، بوکوحرام، جبهه النصره و گروه صحابه پدیدار شده است. با توجه به این‌که انبیاء در خط مقدم مبارزه با این تفکر قرار داشته‌اند، بازخوانی روش‌های آنها در جهت کنترل و اصلاح این پدیده از متن قرآن کریم، برای رهبران و فرهنگیان امروز جوامع اسلامی، ضرورت پیدا خواهد کرد. از جمله نتایج مقاله حاضر آن است که انبیاء^{علیهم السلام} در تقابل با این تفکر ناسالم اجتماعی، روش‌های فرهنگی زیر را به کاربرده‌اند: تلاش در تغییر نگرش قوم‌گرایان، رشد عقلانیت و بارورسازی اندیشه و خرد و ارائه تحلیل جامع از حالات روحی و روانی اکثریت مردم و نقد آنها.

واژگان کلیدی

قوم‌گرایی، مواجهه انبیاء، فرهنگ.

astairantehran1404@gmail.ir

astairantehran@mihanmail.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۸/۳۰

* استادیار جامعه المصطفی^{علیهم السلام} العالمیه (نویسنده مسئول).

** دانش آموخته سطح چهار جامعه المصطفی^{علیهم السلام} العالمیه.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۶

طرح مسئله

از چالش‌های جدی در حوزه اجتماعی، اصلاح دادن غیرعقلانی به وابستگی‌های فرهنگی و سیاسی است. این پدیده که در اصطلاح جامعه‌شناسان به قومیت‌گرایی تعبیر می‌شود. جامعه‌شناسان در تعریف قومیت گفته‌اند:

قومیت، به هنجارها و ارزش‌های فرهنگی و گاه قواعد رفتاری که اعضاء یک گروه معین را از سایرین متمایز می‌گردانند، گفته می‌شود. (میرزا، ۱۳۹۳: ۸۴۶؛ شایان‌مهر، ۱۳۷۷: ۴۲۰)

«گرایی» به معنای میل و در اینجا به معنای گرایشی است که تحت هر شرایطی ارزش‌های فرهنگی و قواعد رفتاری واحد اجتماعی - سیاسی منتب بخود را، بر ارزش‌های فرهنگی و قواعد رفتاری دیگر واحدهای اجتماعی، مقدم داشته و بدان اصلیت ببخشد. قومیت‌گرایی در قرآن، بازتاب وسیعی دارد. نخستین احساس تعلق غیرعقلانی به فرهنگ مشترک، توسط اقوام انبیاء^ع گزارش شده است که پس از شنیدن سخنان وحیانی پیامبران^ع به مشترکات فرهنگی برجای مانده از پیشینیان خود، تمسمک نموده و از پذیرش پیام الهی، خودداری می‌ورزیدند. «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ أَتَيْعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» (بقره / ۱۷۰) و چون به آنان گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید»؛ می‌گویند: «نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته ایم، پیروی می‌کنیم». قرآن برای مهار و اصلاح احساسات منفی، علاوه بر تبیین آموزه‌های نظری و اختصاص حدود یک چهارم آیات خود، به موضوع آداب زندگی و تبیین بایسته‌ها و نبایسته‌ها، از طریق نمادهای عملی، نیز به تربیت و اصلاح احساسات درونی انسان‌ها، همت نموده است.

بعثت انبیاء^ع از متن جوامع بشری و متناسب با فرهنگ عمومی آنان است:

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانٍ قَوْمِهِ لَيْسَنَ لَهُمْ فَيَكْفِلُ اللَّهُ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (ابراهیم / ۴)

و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم، تا [حقایق را] برای آنان بیان کند. پس خدا هر که را بخواهد بی راه می‌گذارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند، و اوست ارجمند حکیم.

این امر نشان می‌دهد که اصلاح جامعه، تنها با موافقت آموزه‌های نظری (شریعت) و الگوهای عملی (انبیاء) ممکن است. هیچ حرکت اصلاحی، توسط پیامبر غیربشری و حتی پیامبر بشری وابسته

به فرهنگ دیگر، به نتیجه نخواهد رسید:

وَقَالُوا لَوْ لَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُظْرُونَ * وَلَوْ جَعَلْنَا مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ. (انعام / ۸ و ۹)

و گفتند: «چرا فرشته بر او نازل نشده است؟. و اگر فرشته فرود می‌آوردیم، قطعاً کار تمام شده بود؛ سپس مهلت نمی‌یافتد. و اگر او را فرشته قرار می‌دادیم، حتماً وی را [به صورت] مردی در می‌آوردیم، و امر را همچنان بر آیان مشتبه می‌ساختیم.

با توجه به وجود قوم‌گرایی و نقش تکمیلی فرهنگ در اصلاح جامعه و لزوم هماهنگی آن با الگوهای عملی، اکنون این سؤال مطرح می‌شود که مواجهه فرهنگی انبیاء با قوم‌گرایی چگونه بوده است؟

مفهوم‌شناسی

یک. قوم‌گرایی

قوم‌گرایی مرکب از دو کلمه قوم و گرایی است. «قوم» در لغت، معانی: گروهی از مردم، بستگان نزدیک فرد، اراده، برگزیدگی و انتصاب را می‌رساند. (ابن‌فارس، ۱۴۰۴: ۵ / ۴۳؛ صعیدی، ۱۴۱۰: ۱ / ۳۶) «گرایی» تعبیری است فارسی که به انعطاف، رغبت ورزیدن و گرایش داشتن به چیزی (انوری، ۱۳۸۲: ۶ / ۶۰۹۵ و ۶۱۰۴ و ۶۱۰۵) گفته می‌شود. تمایل به ترجیح گروه خودی بر گروه‌های غیرخودی و مقدم داشتن آنها بر جماعت‌های دیگر، قوم‌گرایی است.

در اصطلاح جامعه‌شناسان، قوم‌گرایی به فرایندی گفته می‌شود که در آن، گرایش هر واحد فرهنگی جامعه، به سمتی مدیریت می‌شوند تا گروه‌های اجتماعی را از لحاظ موقعیت‌های اجتماعی، در یک موازنه نابرابر قرار دهند و سپس نتیجه بگیرند که واحد فرهنگی متعلق به خود او، بر دیگر واحدهای اجتماعی برتری دارد. قوم‌داری یعنی قضاوت کردن در باره فرهنگ‌های دیگر بر مبنای مقایسه آنها با فرهنگ خود. (گیدزن، ۱۳۸۷: ۴۰) قوم‌داری نقش عمده در روابط میان گروهی ایفا می‌کند. هنگامی که یک گروه نژادی و قومی باور دارد که شیوه زندگی‌اش برتر است و اعضاش از لحاظ هوشی، بالاتر از دیگر گروه‌ها هستند، به آسانی نمی‌توانند ابعاد و اهمیت شیوه‌های زندگی متفاوت با گروه‌های خود را تشخیص دهند و ارزیابی کنند. (کوئن، ۱۳۷۰: ۳۵۶)

القوم‌گرایی احساسی است که به ایجاد رابطه عمیق میان اعضاء گروه و جدایی با افراد فراگروه، کمک خواهد کرد؛ زیرا اعتقاد به برتری اعضاء و ارزشمندی فرهنگ خودی، لازمه ناگزین است. تحقیر گروه‌های رقیب و بی‌ارزش خواندن فرهنگ آنها، خواهد داشت.

دو. مواجهه فرهنگی

مواجهه فرهنگی، مرکب از دو کلمه مواجهه و فرهنگی است. «مواجهه» مصدر «واجهه» به معنای رودرروی هم قرار گرفتن، برخورد داشتن و سخن گفتن رُخ در رُخ است. (ابن منظور، ۱۳: ۱۴۱۴ / ۵۵۷) «فرهنگی» منسوب به فرهنگ است. فرهنگ اصطلاحی است در جامعه‌شناسی که تعریف‌های گوناگون و متضاد را حکایت نموده است. از مجموع آنها برداشت می‌شود که فرهنگ، امور آموختنی هستند که فرایند نسبتاً طولانی را در جوامع، پشت سر نهاده و انسان‌ها در یک دوره زمانی، آنها را یاد می‌گیرند، می‌سازند و سپس از طریق آموزش زبانی، به نسل بعدی انتقال می‌دهند. آنها نیز، پس از فراگیری و تکمیل نسبی‌شان، به نسل‌های بعد از خود، منتقل می‌سازند. تا سرانجام طی فرایند یادگیری و انتقال، به مجموعه منسجمی از دانستنی‌های مادی و معنوی، در می‌آید. پس می‌توان گفت فرهنگ دستاوردهای مادی و معنوی انسان‌هاست که در بازه زمانی طولانی شکل می‌گیرد. منظور از مواجهه فرهنگی انبیاء<ص> استفاده مجموعه‌ای از امور قابل اکتسابند که به طور مستقیم عقل و خرد انسان‌ها را درگیر نموده و به تحریک شعور فطری آنها، منتهی شده‌اند.

روش‌های مواجهه فرهنگی انبیاء<ص>

۱. تغییر در نگرش قوم‌گرایان

۱. برابری ذاتی انسان‌ها

از مهم‌ترین مبانی قوم‌گرایان این است که قوم‌گرایان هم خود را ذاتاً برتر از دیگران، تلقی می‌کنند و هم‌فرهنگ خود را برتر از فرهنگ دیگر اقوام، می‌دانند.

وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَئِي يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ احْصَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَهُ فِي الْعِلْمِ وَ الْجَسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلَيْهِ. (بقره / ۲۴۷)

و پیامبرشان به آنان گفت: در حقیقت، خداوند، طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آنکه ما به پادشاهی از وی سزاوارتیم و به او از حیث مال، گشایشی داده نشده است؟ پیامبرشان گفت: «در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و [انیروی] بدن بر شما برتری بخشیده است و خداوند پادشاهی خود را به هرکس که بخواهد می‌دهد و خدا گشایش گر دانا است.

نخستین اقدام فرهنگی انبیاء<ص> در راستای سالم‌سازی احساسات انسانی، ایجاد تحول در بیانش چنین افرادی است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَ مِنْهُما رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً. (نساء / ۱)

ای مردم، از پروردگار تان که شما را از «نفس واحدی» آفرید و جفت‌ش را [نیز] از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد.

«النَّاسُ» اسم جنس محلی به الفولام بر عمومیت و جامعیت دلالت می‌کند. به گفته شهید مطهری، «ناس» انسانی است منهای رنگ، شکل، طبقه، دین و طرز فکر. انسانی است فقط با ویژگی انسانی، بدون توجه به اسباب اختلاف ظاهری‌شان. (مطهری، ۱۳۸۶: ۲ / ۹۵) «ناس» در این آیه، تمام انسان‌ها خواهد بود با هر رنگ، قیافه، دین، قشر و جهان‌بینی مخصوصی که رویکرد او را نسبت به باورهایش توجیه می‌کند. چه متعلق به ادیان پیش از اسلام باشد یا متدين به دین اسلام؛ زیرا دعوت به تقوای الهی و تذکر به وحدت ذاتی انسان‌ها، اختصاص به پیروان دین ندارد.

مخاطب این آیه موجود انسانی است نه انسان با شکل، رنگ، موقعیت اجتماعی، جهان‌بینی و تدین به فلان دین خاص آسمانی. همچنین تمام انسان‌ها بدون خصوصیات جسمانی و ویژگی‌های روحی‌شان، در منشأ آفرینش یکی دانسته شده‌اند تا وحدت ذاتی تمام افراد بشر، مسجل گردد. نفس، در نگاه واژه‌نگاران قرآنی، به معنای روح، ذات (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۱۸) و تشخصی ذاتی است که دارای مصاديق معنوی، ظاهری و جسمانی خواهد بود. (مصطفوی، ۱۹۷ / ۱۲: ۱۴۲۰) اما از نظر مفسران قرآنی، به مجموع روح و جسم که انسانیت انسان و قوام ذاتی او به آنها، بستگی دارد و در وجود نخستین انسان، حضرت آدم^ع عینیت یافته است، گفته می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴ / ۱۳۵؛ مکارم‌شهرزادی، ۱۳۷۴: ۳ / ۲۴۵)

برخی از مفسران معتقدند که منظور از نفس، همان حقیقت واحده و روح خدایی است که در موجود بشری تمثیل یافته است. (فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۷ / ۲۴) نه فقط بشر نخستین. اما سیاق آیه که از خلقت انسان سخن می‌گوید، می‌رساند که منظور از نفس، موجود بشری مرکب از روح و جسم است که در حضرت آدم^ع تجسم یافته است؛ چون اولاً بر روح منهای جسم، ناس صدق نمی‌کند. ثانیاً: شروع خلقت انسان‌ها به روح منتهی نمی‌شود؛ بلکه به حضرت آدم^ع می‌رسد که در عرف مردم به ابوالبشر، معروف است.

جمله «خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» می‌رساند که به رغم تفاوت جسمانی انسان‌ها در: بلندی و کوتاهی، زیبایی و زشتی، سفیدی و سیاهی، چاقی و لاغری و تغایر ویژگی‌های روحی آنها در: ایمان

و شرک، شجاعت و ترس، اخلاق‌مداری و بی‌اخلاقی، انضباط و بی‌انضباطی و مزیت‌های مادی: غناه و فقر، برخورداری از موقعیت‌های اجتماعی و عدم برخورداری از آن و ... در ذات خود یکی هستند و هیچ فردی از افراد بشر، در آفرینش خود بر افراد دیگر، امتیاز ذاتی ندارد.

برابری ذاتی انسان‌ها می‌طلبید حتی انبیاء پس از رساندن پیام وحیانی و زدودن رسوبات شرک و زنگار جهل از صفحه دل غیرموحدان (نحل / ۱۲۵) حق ندارند عقاید دینی خود را بر مشرکان و یا متدينان به ادیان دیگر، تحمیل نمایند:

لا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْأَفْيِ. (بقره / ۲۵۶)
در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است.

پس امتیاز طلبی برخی از افراد بشر که مبتنتی بر امور غیرواقعی چون: برتری خونی، قبیلگی، نژادی، زبانی، جغرافیایی، پوستی و ... است از منظر انبیاء^{علیهم السلام} کاملاً دور از منطق، خواهد بود. اما برتری مبتنتی بر امور واقعی مانند: عمل صالح و رفتار منطبق بر عقلانیت و منطق، در مكتب وحیانی انبیاء^{علیهم السلام} تأیید شده است. (رازی، ۱۴۰۸ / ۵ / ۲۳۴؛ سیدقطب، ۱۴۱۲ / ۱ / ۵۷۴)

۲. خلقت یکسان انسان‌ها

تصور داشتن خلقت ویژه و ارتباط نسبی با خدا، سبب برتری جویی قوم‌گرایان بر انسان‌های همنوع‌شان شده است. «وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ الظَّاهِرِيُّونَ تَحْنُّنُ أَبْنَاءَ اللَّهِ وَ أَجِيَّاؤُهُ؛ (مائده / ۱۸) و یهودیان و ترسایان گفتند: «ما پسران خدا و دوستان او هستیم.» درحالی که انبیاء^{علیهم السلام} عموم انسان‌ها را در آفرینش، یکسان و در بشریت، مساوی و همه را مخلوق از یک ماده بی‌جانی به نام خاک، می‌دانند:

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لَتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شَيْئًا خَاصًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُنَوَّقُ مِنْ قَبْلُ وَ لَتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. (غافر / ۶۷)

او همان کسی است که شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه، آن گاه از علقه، و بعد شما را [به صورت] کودکی بر می‌آورد، تا به کمال قوت خود برسید و تا سال‌مند شود، و از میان شما کسی است که مرگ پیش رس می‌یابد و تا [بالآخره] به مدتی که مقرر است برسید و امید که در اندیشه فرو روید.

استدلال به این آیه، در کنار بخشی از آیه هجدهم سوره مائدہ که مواجهه رسول خدا^{علیه السلام} را با قوم‌گرایان بنی‌اسراییل، نقل نموده است، تکمیل می‌شود:

قُلْ فَإِيمَ يَعْدِبُكُمْ يَذْنُوبُكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ. (مائده / ۱۸)

بگو: پس چرا شما را به [کیفر] گناهان تان عذاب می‌کند؟ [نه،] بلکه شما [هم] بشرید از جمله کسانی که آفریده است.

در جمله «فَلَمَ يُعَذِّبْكُمْ يَذْنُوبُكُمْ» ادعای ارتباط نسبی، به روش برهان عقلی چنین نفی شده است.

اگر شما در ادعایتان صادقید اولاً: چرا بر خلاف خواست خدا، مرتكب خطأ می‌شوید؟ درحالی که عقل می‌طلبد تا فرزند نباید رفتاری مخالف با خواست پدر، داشته باشد. دوماً: سابقه تاریخی قوم یهود نشان می‌دهد که خداوند به خاطر نافرمانی‌های مکرر، این قوم را در دنیا عذاب نموده و عقوبت سخت اخروی را نیز به آنها وعده داده است. درحالی که عاطفه پدری مانع چنین رفتاری از ناحیه خدا خواهد بود. تقابل رفتاری خداوند و یهودیان، وجود چنین رابطه نزدیکی را نفی می‌کند. (شوکانی، ۱۴۱۴: ۲ / ۳۹؛ موسوی سبزواری، ۱۴۰۹: ۱۱ / ۱۰۰)

سپس با استفاده از اضراب «بَلْ أَتَمْ بَشَرٌ مِمَّنْ حَلَّ» از انکار رابطه، فراتر رفته و به وجود تفاوت ماهوی میان خدا و قوم‌گرایان تأکید می‌ورزد. لازمه روشن وجود ارتباط خونی، یکی بودن ماهیت اینها با خداوند است، درحالی که اینها مانند انسان‌های دیگر از ماده بی‌روح خاکی، آفریده شده و در حقیقت ذاتی، همچون دیگر انسان‌ها، بشری هستند که در برابر رفتار نیک‌شان پاداش و نسبت به اعمال بدشان مؤاخذه می‌شوند.

اگر بشریت قوم‌گرایان در آیه هجدهم سوره مائدہ، اثبات گردید، آیه ۶۷ سوره غافر، بدون استثناء نخستین مرحله از مراحل آفرینش عموم انسان‌ها را ماده بی‌جانی به نام خاک، معرفی نموده است. حال چه عموم انسان‌ها در عالم ذر، از خاک آفریده شده باشند (مدرسى، ۱۴۱۹: ۱۲ / ۱۲۷) یا نطفه انسان‌ها از مواد غذایی به وجود می‌آیند که در زمین می‌رویند یا عموم انسان‌ها نسبتشان به حضرت آدم^ع می‌رسند که از خاک آفریده شده است. اما این نکته مورد قبول همه مفسران است که انسان‌ها، به رغم اختلاف در جسم، رنگ، روان، اقتصاد، موقعیت اجتماعی و ... از ماده بی‌جانی به نام خاک، آفریده شده‌اند و خلقت ویژه برخی از آنها، دور از منطق خواهد بود.

۳. مسئولیت انسان‌ها نسبت به اعمالشان

قوم‌گرایان از طریق بزرگ‌سازی شخصیت‌های وابسته به فرهنگ خود، به این باور رسیده‌اند که برای نجات از عذاب الهی، عمل فردی ضرورت ندارد؛ بلکه اعمال نیک بزرگان‌شان برای نجات آنها از عذاب، کفایت می‌کند. «ذِلِكَ يَأْتِيهِمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّسَا النَّارُ إِلَّا أُيَامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَائِنُوا يَتَّسِّرونَ؛ (آل عمران / ۲۴) این بدان سبب بود که آنان [به پندار خود] گفتند: «هرگز آتش جز چند روزی به ما نخواهد رسید.»، و برساخته‌های شان آنان را در دین‌شان فریفته کرده است. درحالی که در

فرهنگ توحیدی انبیاء^{علیهم السلام} هر فردی مسئول اعمال خودش، خواهد بود و نتیجه خوبی و بدی رفتار خود را شخصاً بر دوش خواهد کشید:

تِلْكَ أُمَّهَ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبَتُمْ وَ لَا تُسْتَأْنُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (بقره / ۱۴۱)

آن جماعت را روزگار سپری شد؛ برای ایشان است آنچه به دست آورده‌اند و برای شما است آنچه به دست آورده‌اید و از آنچه آنان می‌کرده‌اند، شما بازخواست نخواهید شد.

بر خلاف قوم‌گرایان که انتساب به شخصیت‌های دینی و مفاسد اجتماعی را بدون داشتن عمل صالح، برای نجات خود کافی می‌دانند، آیات ۱۴۰ و ۱۴۱ بقره افتخار انتساب به آباء و اجداد صالح را بدون عمل شخصی، بی‌ثمر می‌خوانند.

جمله «تِلْكَ أُمَّهَ قَدْ خَلَتْ» انبیاء گذشته: ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسپاط^{علیهم السلام} را دارای اندیشه و رفتار هم‌سان، معرفی می‌کند که دعوت به توحید، هدف مشترک‌شان بوده است. منتهی اعمال و رفتار آن بزرگان در عین ارزشمندی مربوط به زمان گذشته بوده و متعلق به خود آنهاست. چشم دوختن به اعمال آنها و غفلت از رفتار شخصی، غیرعقلانی خواهد بود.

در مکتب انبیاء^{علیهم السلام} ثابت نشده است که اعمال خیر پیشوایان، سبب نجات پیروانش شده باشد.^۱ اما این نکته مسلم است که هر انسانی علاوه بر مسئولیت نسبت به اعمال‌شان، در برابر رفتار پیروانش نیز پاسخ‌گو خواهد بود. پیشوایانی که سنتی ناپسند یا پسندیده را رواج ساخته و مردم را خواسته یا نخواسته به پیروی از خود، وادر نموده‌اند، ضمن اینکه در برابر رفتار خود، مسئولیت دارند، نسبت به اعمال پیروان‌شان نیز مؤاخذه خواهند شد:

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّيَعُوا سَبِيلَنَا وَ لَنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ
مِنْ شَيْءٍ إِلَيْهِمْ لَكَادُونَ * وَ لَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيُسْتَلِّنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةَ عَمَّا كَانُوا
يَفْتَرُونَ. (عنکبوت / ۱۲ و ۱۳)

و کسانی که کافر شده‌اند، به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: راه ما را پیروی کنید و گناهان تان به گردن ما و [ای] چیزی از گناهان شان را به گردن نخواهند گرفت؛ قطعاً آنان دروغ گویانند و قطعاً بارهای گران خودشان و بارهای گران [دیگر]

۱. اشکال نشود که شفاعت از اصول اعتقادی شیعه و دامنه‌اش از عالم قبر تا صحنه قیامت گسترده است. اشخاص و اعمال خیر نجات‌دهنده افراد می‌باشند؛ زیرا اولاً در شفاعت، وجود رابطه معنوی نزدیک میان شفیع و مشفوع‌له، الزامی است. دوماً: شفاعت دارای اصول خاص است و در همه‌جا و برای همه کس جاری نیست. سوماً: خود شفیع نیز لازم است دارای شرایط خاص باشد.

را با بارهای گران خود بر خواهند گرفت و مسلمًا روز قیامت از آنچه به دروغ بر می‌بستند پرسیده خواهند شد.

رسول خدا^{علیه السلام} با القاء این واقعیت که افراد پیرو، نه تنها از اعمال پیشوایان خود جز به شفاعت سود می‌برند، دست کشیدن از اعمال خیر شخصی و چشم دوختن به اعمال نیک گذشتگان را نادرست می‌خواند.

جمله‌های «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبَتُمْ» مشعر بر این مطلبند که پاداش اعمال خوب هر فرد فقط متوجه خود همان فرد می‌شود و نفع بردن دیگران از اعمال خیر او، تصور موهم است.

چنان که پاداش عمل، منحصر به خود عامل است، عقوبت رفتارش نیز فقط متوجه خود او خواهد بود. تعبیر «وَ لَا تُسْئَلُونَ» پایین‌ترین مرحله عقوبت را که بازجویی از اعمال گذشتگان است از نسل‌های بعدی، نفی می‌کند. این جمله، اطمینان می‌دهد که رفتار بد گذشتگان مربوط به خود آنها بوده و شما هیچ مسئولیتی در این زمینه نخواهید داشت.

انتساب به شخصیت‌های دینی فرهنگی و چشم داشتن به کارهای خوب آنها بدون عمل شخصی، نفی شده و بر عمل خیر فردی، تأکید گردیده است.

دو. رشد عقلانیت و خرد قوم‌گرایان

قوم‌گرایی جریانی است افراطی که بر وابستگی غیرعقلانی به فرهنگ پیشینیان، متکی است. لذا بدون هیچ تعقیلی هدایت را منحصر در پیروی محض از گذشتگان می‌داند و از شنیدن سخن مغایر با فرهنگ پیشینیان هرچند مشروع، به شدت دوری می‌گریند.

بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَيْ أُمَّهَ وَ إِنَّا عَلَيْ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ * وَكَذِلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ
فِي قَرِيهٍ مِنْ نَدِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتَرْفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَيْ أُمَّهَ وَ إِنَّا عَلَيْ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ.
(زخرف / ۲۲ و ۲۳)

[نه،] بلکه گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما [هم با] پیگیری از آنان، راه یافتنگانیم و بدین گونه در هیچ شهری پیش از تو هشداردهنده نفرستادیم مگر آنکه خوش‌گذران آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی [او راهی] یافته‌ایم و ما از پی ایشان راه سپریم.

در حالی که اولاً: تبعیت از دیگران، نه مطلقاً سبب هدایت است و نه باعث ضلالت. دوماً: رسیدن به هدایت، چند مقدمه لازم دارد مثلاً: طالب هدایت، به فرهنگ خودی هیچ تعصی نداشته و سخنان مخالفانش را با دقت بشنود، سپس در مورد آنها، بدون هیچ ذهنیت قبلی، تفکر و اندیشه نماید. بعد از

درست اندیشی، هر سخنی را که عقلانی می‌داند، باید برگزیند و از آن پیروی کند:

فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَبْيَعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ
أُولُوا الْأَلْبَابِ. (زمر / ۱۷ و ۱۸)

پس بشارت ده به آن بندگان من که: به سخن گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ اینانند که خدای شان راه نموده و ایناند همان خردمندان.

سوماً: تبعیت از گذشتگان و اقتدا به سنت پیشینیان، اگر از معیارهای واقعی برخوردار باشد، موجب هدایت می‌شود و فقدان آن از ارزش پیروی کاسته و ضلالت را نتیجه می‌دهد.

۱. ویژگی‌های مطلوب تابع

الف) تبعیت عالمانه

نخستین قدم برای تبعیت مطلوب، آگاهی تبعیت‌کننده است. کسی که می‌خواهد از فردی، گروهی، فرهنگی و یا سنتی، پیروی نماید لازم است تبعیتش از روی شناخت باشد نه از روی تقلید کورکورانه:

فُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَيِ اللَّهِ عَلَيِ بصيرَهُ أَنَا وَ مَنْ اتَّبعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنْ
الْمُشْرِكِينِ. (یوسف / ۱۰۸)

بگو: این است راه من، که من و هر کس پیروی ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم و منزه است خدا و من از مشرکان نیستم.

از این آیه استفاده می‌شود که از یکسو میان رسول خدا^{الله} و پیروانش، رابطه خاصی وجود دارد که سبب شده اوصافی مانند: دعوت به توحید، تنزیه خداوند و دوری از شرک، با واو عطف در مورد آنها، توسعه داده شود. از طرفی، دو آیه قبل تر اکثر پیروان رسول خدا^{الله} گرفتار شرک پنهانی، معرفی شده است:

وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونِ. (یوسف / ۱۰۶)
و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند جز اینکه [با او چیزی را] شریک می‌گیرند.

از آن ستایش و از این نکوهش، فهمیده می‌شود میان پیروان رسول خدا^{الله} کسانی بودند که پیروی از حضرت را با بصیرت پذیرفته بودند. عده دیگری نیز تبعیت از آن حضرت را نه از روی آگاهی که با علم سطحی، قبول کرده بودند.

گروه اول، چنان شناخت عمیق از دین، از آورنده و از فرستنده آن، داشتند که قرآن رفتار آنها را مانند رفتار رسول خدا^{الله} تلقی نموده و اعتقادات آنها را مانند اعتقادات آن حضرت، شمرده و

خودشان را در ردیف رسول خدا^{علیهم السلام} معرفی کرده‌اند.

به خصوص اگر جمله «علی بصیره أنا و من اتبعني» را مطابق رسم الخط موجود، جمله مستأنفه بگیریم، ارتباط رسول خدا^{علیهم السلام} با این گروه عمیق‌تر خواهد بود؛ زیرا نقطه اشتراک‌شان با آن حضرت تنها بصیرتی است که به آنها توان تشخیص حق از باطل را بخسیده است.^۱ رسول خدا^{علیهم السلام} می‌فرماید: پیروانم، بر بصیرتی هستند که من، بر همان بصیرتم. (میبدی، ۱۳۷۱: ۵ / ۱۴۸)

گروهی که تبعیت غیر‌عالمنه از رسول خدا^{علیهم السلام} دارند، میان آنها و حضرت هیچ‌وجه اشتراکی وجود ندارد؛ زیرا تبعیت ناآگاهانه ترفند شیطانی است که تابع را به جای رساندن به هدایت، به گمراهی می‌کشاند:

وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ * كِتَابٌ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّهُ
فَأَنَّهُ يُضْلِلُهُ وَ يَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ؛ (حج / ۳ و ۴)

و برخی از مردم در باره خدا بدون هیچ علمی مجادله می‌کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌نمایند. بر [شیطان] مقرر شده است که هر کس او را به دوستی گیرد، قطعاً او وی را گمراه می‌سازد و به عذاب آتشش می‌کشاند.

در حالی که انبیاء^{علیهم السلام} همه به توفیق الهی، هدایت یافته‌اند و از هر نوع گمراهی به دور. به دستور قرآن، رسول خدا^{علیهم السلام} ضمن داشتن هدایت الهی، مأمور است تا از هدایت انبیاء گذشته^{علیهم السلام} تبعیت نموده و به ساحت آنها، اقتدا نماید:

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَهُدَا هُمْ أَقْتَدُهُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ.
(انعام / ۹۰)

اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن. بگو: من، از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی‌طلبم. این [قرآن] جز تذکری برای جهانیان نیست.

ب) پرهیز از جدل و شتاب‌زدگی

داشتن روحیه حق‌شنوی، از ویژگی‌های مطلوب تبعیت است. مقلدی که عالمنه مرجع خود را برگزیند و در برابر گفتار و رفتار او، روحیه اطاعت داشته باشد و از بحث‌های غیرضروری دوری نماید، به کسب اهداف تبعیت موفق خواهد شد. اما افرادی که پس از روشن شدن حقیقت، در مقابل آن موضع

۱. این انحصار، از تقدم خبر «علی بصیره» بر مبتداء «أنا» و معطوف «من اتبعني» استفاده شده است.

می‌گیرند و از در جدل، به انکار یا ایجاد تشکیک، می‌پردازند یقیناً به هدف تبعیت نخواهند رسید:

ما جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَه وَ لَا سَائِبَه وَ لَا وَصِيلَه وَ لَا حَامٍ وَ لَكُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَقْتَرُونَ عَلَيَ
اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ * وَ إِذَا قَبِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْ إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَيَ الرَّسُولَ
قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَ وَ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ؛
(مائده / ۱۰۴ و ۱۰۳)

خدا [چیزهای ممنوعی از قبیل:] بحیره و سائبه و وصیله و حام قرار نداده است، ولی کسانی که کفر ورزیدند، بر خدا دروغ می‌بنند و بیشترشان تعلق نمی‌کنند. و چون به آنان گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر[اش] بیایید، می‌گویند: آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است. آیا هرچند پدران شان چیزی نمی‌دانسته و هدایت نیافته بودند؟

این آیات، اولاً: مشروعیت عقاید خرافی قوم‌گرایان آن زمان را در باره چهارپایان که مبنایی جز پیروی از نیاکان نداشته است، نفی می‌کند. دوماً: تبعیتی که پیرو، فاقد روحیه حق‌شنوی است را نادرست می‌خواند.

جمله «وَ لَكُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَقْتَرُونَ عَلَيَ اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» ریشه تمام خرافات در مورد چهارپایان را دروغ پردازی انسان‌های با نفوذ جامعه، معروفی نموده است. اینها به خاطر رسیدن به خواسته‌های پست دنیایی‌شان، آگاهانه واقعیت‌ها را پنهان داشته‌اند. اما این خرافات را رواج داده و تعدادی زیادی از انسان‌های فاقد شعور را عالمانه به انحراف کشانده‌اند.

بعد حالات روحی دو گروه از پیروان را چنین توصیف می‌کند: «وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ». (تبییر «واکثرهم لا يعقلون» به جای «کلهم لا يعقلون» یا «وهم لا يعقلون» نشان می‌دهد اندکی از مردم اهل تعلقند و تعداد زیادشان چنین نیستند.) گروهی اکثربت که پیروان چشم و گوش بسته‌اند، خصوصیت‌شان این است که بدون هیچ تعلقی در گفتار مبلغان متنفذ جامعه، بدان عقیده‌مند گردیده و سرخтанه از آن، دفاع می‌کنند. عده اندکی از مردم با علم به نادرستی آن عقاید و آگاهی از پنهان کاری‌های بزرگان‌شان، به خاطر رعایت مصالح دنیوی و چه بسا از باب عناد، آگاهانه به تبعیت از فرهنگ رایج جامعه، گردن می‌نمهد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۶؛ طوسی، بی‌تا: ۴ / ۳۹؛ ابن‌عشور، بی‌تا: ۵ / ۲۳۹)

میزان تعلق افراطی به فرهنگ خودی در جمله «قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» تبیین شده است که چگونه در فضای آکنده از احساسات فرهنگی و تعلقات قومی، مقایسه ناعادلانه میان فرهنگ موروژی پدری و آموزه‌های الهی انبیاء ﷺ انجام می‌گیرد. هرچند تعدادی اندکی از مردم، بر

حقانیت انبیاء و آیین توحیدی‌شان، اطلاع دارند اما در عین حال نمی‌توانند بر احساسات باطل‌شان غلبه نمایند. لذا سنت نادرست پدران خود را بر آموزه‌های وحیانی انبیاء ترجیح می‌دهند.

با استفاده از استفهام انکاری در جمله: «أَوْ كَانَ آباؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ» برای تبعیت مطلوب، دو معیار حقيقی ذکر گردیده است که یکی مربوط به متبع است و دیگری مربوط به تابع. اجمال آنچه مربوط به متبع می‌شود این است: کسی صلاحیت پیروی شدن را دارد که خود دارای علم باشد. تبعیت مطلق از پدران جاهل‌شان، هم در محکمه عقل محکوم است و هم در دادگاه وجودان. اصل مربوط به تابع، این است: ضمن اینکه تبعیت، باید عالمانه و از روی آگاهی باشد، حتماً خود تابع نیز روحیه حق‌شنوی داشته باشد. انکاری که در جمله «أَوْ كَانَ آباؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُونَ» وجود دارد، به همان اندازه که تبعیت غیرعلمی را ناپسند و تبعیت علمی را می‌ستاید، برخورداری تابع از روحیه حق‌شنوی را مدرج و ستیزه‌جویی در آن را مذمت می‌کند.

این نکته از عبارت «وَ لَا يَهْتَدُونَ» فهمیده می‌شود؛ زیرا هدایت فرایندی چند مرحله است. اولاً: باید زمینه برای آگاهی افراد با بودن پیامبر الهی یا مبلغ دینی، فراهم گردد. ثانیاً: خود افراد دنبال فهم حقیقت باشند هم حقیقت را از زبان پیامبر الهی یا مبلغ دینی، بشنوند و هم در برابر آن، تسلیم مغضباً باشند.

۲. ویژگی متبع

(الف) عالم بودن به موضوع

تبعیت، زمانی به اهداف مطلوب خود خواهد رسید که خود متبع به موضوع مورد تبعیت، شناخت بیشتر از شناخت تابع داشته باشد. اگر متبع، هیچ آگاهی نداشته یا فهمش در اندازه فهم تابع باشد، این گونه تبعیت نه عقلانی خواهد بود و نه تابع را به هدف می‌رساند:

يَا أَيُّتِ إِلَيْيِ قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَأَيُّنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا؛ (مریم / ۴۳)
ای پدر، به راستی مرا از دانش [روحی، حقایقی به دست] آمد که تو را نیامده است.
بس، از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت نمایم.

این آیه که کنش حضرت ابراهیم<علیه السلام> نسبت به منطق عمومیش آزر را منعکس نموده است از علم سخن گفته که مختص به آن حضرت بوده و پیشینیان مشرک، از آن محروم بوده‌اند. تعبیر: «إِلَيْيِ قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ» زمینه لازم برای تبعیت مطلوب را علم و شناخت متبع، معرفی می‌کند که منتهی به هدایت و راه یافتن به صراط سوی خواهد شد.

آن حضرت پس از اثبات دانش خود و نفی علم آزر، تبعیت را حق منحصر به خود می‌داند و با

صراحت اعلام می‌کند که برای رسیدن به هدایت واقعی، باید از وی تبعیت شود. در تعبیر «فَاثْبِعْنِي» که برای تفریغ از فاءٰ فصیحه (درویش، ۱۴۱۵: ۶ / ۱۰۷؛ دعا، ۱۴۲۵: ۲ / ۲۴۴) استفاده شده است، تبعیت جاہل از عالم را جزو امور ضروری و عقلانی می‌داند. آن حضرت با استفاده از مرتکرات عرفی، به عمومیش فهمانده است هدایت واقعی با انجام اعمال عبادی در برابر بسته‌های بی‌جان، ممکن نیست؛ بلکه برای رسیدن به هدایت فقط تبعیت از من که شناخت به موضوع هدایت، دارم لازم است. در عبارت «أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» حرکت در مسیری که به دلیل روشن بودنش خود را هیچ‌گاه به گمراهی نمی‌کشاند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴ / ۵۷) هدف اصلی تبعیت، معرفی شده است.

یکی از ویژگی‌های متبع، علم داشتن وی به موضوعی است که قرار است در آن، از وی تبعیت گردد. عقل همگانی و خرد جمعی بهترین داوری است که می‌گوید افراد آگاه به یک موضوع، باید پیشوای مردم در آن حوزه باشند نه کسانی که اطلاع کمتر و یا هیچ اطلاعی ندارند.

در جوامع قوم‌گرا چنین ارتکاز عقلایی، به دلیل حاکمیت تصور غلط برتری ذاتی و ارزشمندی فرهنگ خودی بر فرهنگ‌های دیگر، از بین رفته است. این گونه جوامع با نابود ساختن عقلانیت، بر سنت غلط پیشینیان شان پاییند بوده و از رفتار آنها در همه‌جا و در همه حال تبعیت مطلق دارند.

ب) داشتن برهان و دلیل قاطع

از دیگر خصوصیات لازم برای تبعیت، داشتن دلیل روشن بر ادعای شان است تا مخالفین خود را قانع سازد و موافقینش را ثابت نگهدازد:

* قَالُوا أَ جِئْنَا لِنَبْدِلَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آباؤُنَا فَأَتَنَا يَمَا تَعْدَنَا إِنْ كُثِّرَ مِنَ الصَّادِقِينَ *
قالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رَجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَيَتُوهَا أُنْثِمٌ وَآباؤُكُمْ
ما نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَإِنَّظِرُو إِلَيَّ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ. (اعراف / ۷۰ و ۷۱)

گفتند: آیا به سوی ما آمده که تنها خدا را بپرستیم و آنچه را که پدرانمان می‌پرستیدند رها کنیم؟ اگر راست می‌گویی، آنچه را به ما وعده می‌دهی برای ما بیاور. گفت: راستی که عذاب و خشمی [اسخت] از پروردگار تان بر شما مقرر گردیده است. آیا در باره نام‌هایی که خود و پدران تان [برای بسته‌ها] نام‌گذاری کرده‌اید و خدا بر [حقانیت] آنها برهانی فرو نفرستاده با من مجادله می‌کنید؟ پس منتظر باشید که من [هم] با شما از منتظرانم.

آیه اول حاکی از مقایسه است که میان دعوت توحیدی حضرت هود^{علیه السلام} با فرهنگ اسلامی، انجام شده است. مخالفان در یک موازنۀ غیرعقلانی، سنت عمومی پدران خود را نسبت به دعوت توحیدی

حضرت هود^{علیه السلام} به این دلیل که هم همگانی است و هم از سابقه رفتاری طولانی، برخوردار است با واقعیت نزدیک‌تر می‌دانند. ماضی استمراری «ما کانَ يَعْبُدُ» و عموم «آباؤنَا» می‌رساند که از نظر آنها غیرعقلانی بود تا بدون دلیل قطعی، از سنت بسیار قدیمی و عمومی نیاکان خود، دست بکشند و دعوت جدید و کم پیرو حضرت هود^{علیه السلام} را پذیرند.

لذا با استفهمامی که ناشی از انکار حقانیت دعوت آن حضرت بود مدعی می‌شوند ای هود! تو که مدتی از مردم و از فرهنگ آنها دور بوده و تازه در میان ما آمده‌ای^۱، قصد داری آیین قدیمی نیاکان ما را که سال‌های طولانی عموم مردم، پیرو آن بوده‌اند باطل اعلام نموده و آیین جدیدی را که مدعی حقانیت آن هستی جایگزینش نمایی؟

قوم‌گرایان با استفاده از برهان عقلی، می‌خواستند حضرت هود^{علیه السلام} را متلاعنه سازند که نگرویدن آنان به آیین جدید آن حضرت، عاقلانه و صحیح است؛ زیرا هم ترک عقاید قدیمی پدران مان غیرعقابانه است و هم آیین جدیدی که شما آورده‌اید فقط از نادانی و دروغپردازی تو در آیه ۶۶ با صراحة حضرت هود^{علیه السلام} را متهم به سفاهت و کذب نمودند: «قَالَ الْمُلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكُ فِي سَفَاهَةٍ وَ إِنَّا لَنَظِنُّكُمْ مِنَ الْكَاذِبِينَ؛ (اعراف / ۶۶) سران قومش که کافر بودند گفتند: در حقیقت، ما تو را در [نوعی] سفاهت می‌بینیم و جدا تو را از دروغ‌گویان می‌پنداشیم.» ناشی شده است و هیچ دلیل قانع‌کننده ندارد.

چون تلقی قوم‌گرایان از فرهنگ نیاکان‌شان این بود که قطعاً درست است و بهترین دلیلش، رفتار عمومی مردم است، بسیار جدی از آن حضرت درخواست عذاب نمودند: «فَأَتَنَا يَمَا تَعِدُنَا إِنْ كُثْرَةَ مِنَ الصَّادِقِينَ».

ابتداء حضرت هود^{علیه السلام} به تقاضای عذاب آنها، جواب مثبت می‌دهد: «قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رِبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ» و بعد با روش بیدارسازی خرد عمومی، تبعیت مطلق از فرهنگ اجدادی را با استفهمام انکاری «أَتُجَادِلُونِي» ستیزه‌جویی معرفی می‌کند. با قراردادن نکره «سُلطان» در سیاق نفی «ما نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ» هرگونه دلیلی که با آن بر حضرت هود^{علیه السلام} سلط پیدا کنند، نفی شده و وجود چنین برهان قاطعی، سلب گردیده است.

حضرت هود^{علیه السلام} قوم‌گرایی را به این جهت که تبعیت بدون دلیل از نیاکان مشرک است،

۱. اگر «مجيء» را به معنای واقعی آمدن از مکان بگیریم و بگوییم حضرت هود^{علیه السلام} از مردم کناره گرفته و مشغول عبادت خداوند بوده و بعد از رسالت در میان قوم برگشته است. (اندلسی، ۱۴۲۰ / ۵: ۸۸؛ ۱۴۰۷ / ۲: ۱۱۷؛ زمخشری، ۱۴۱۸ / ۳: ۳۸۴؛ بیضاوی، ۱۴۱۵ / ۳: ۱۹).

غیرعقلانی می‌خواند. سپس می‌فهماند کسانی ارزش پیروی شدن را دارند که بر حقانیت خود، دلیل قانون کننده داشته باشند. اصرار در پرستش بتهاي بی‌جان و مقدس شمردن اسماء آنها، تنها به این دلیل که پیشینیان شان چنین می‌کردند، با هیچ حجت عقلی، توجیه نشده و با هیچ برهان نقلی، تأیید نگردیده است.

۳. فلسفه و آثار تبعیت

(الف) هدایت یافته‌گی

رسیدن به هدایت واقعی و باریافتمن به مقام قرب الهی، از فلسفه‌های تبعیت و آثار آن است:

قالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدِي مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا يَمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ.

(زخرف / ۲۴)

گفت: هرچند هدایت‌کننده‌تر از آنچه پدران خود را بر آن یافته اید برای شما بیاورم؟ گفتند: ما [نسبت] به آنچه بدان فرستاده شده‌اید کافریم.

این آیه، پاسخی است به قوم‌گرایان که در برابر دعوت انبیاء^{علیهم السلام} می‌گفتدند ما پدران خود را بر آینین

هدایتگر یافته‌ایم:

بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَيْ أُمَّةَ وَ إِنَّا عَلَيْ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ * وَ كَذِلِكَ مَا أُرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَدِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتَرْفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَيْ أُمَّةَ وَ إِنَّا عَلَيْ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ.

(زخرف / ۲۳ - ۲۲)

[نه،] بلکه گفتند: ما پدران خود را بر آینین یافته‌یم و ما [هم با] پیگیری از آنان، راه یافته‌گانیم. و بدین‌گونه در هیچ شهری پیش از تو هشدار دهنده نفرستادیم مگر آنکه خوش‌گذران آن گفتند: ما پدران خود را بر آینین [و راهی] یافته‌ایم و ما از بی ایشان راه سپریم.

آیه بیست و چهارم، ضمن تأکید بر اینکه پیروی نمودن باید انسان را به هدایت الهی برساند، به مقایسه میان رسیدن به هدایت واقعی که ریشه در وحی الهی دارد و راه رسیدن به آن، بهوسیله انبیاء^{علیهم السلام} تعیین می‌شود و هدایت وهمی که نتیجه تقلید غیرعالمنه از پدران مشرك است، می‌پردازد. رسیدن به هدایت، فلسفه است که حتی مقلدان چشم‌بسته، برای تبعیت نمودن از پدران خود قابل بوده‌اند. پیامبران الهی^{علیهم السلام} با استفاده از همین مرتكز ذهنی قوم‌گرایان، در جمله: «أَوْ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدِي مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ». هدایت یافته‌گی را در تبعیت از پیامبر الهی، منحصر دانسته‌اند.

فعل تفضیل «أَهْدِي» به معنای این نیست که آئین قوم‌گرایان مورد تأیید خداوند بوده است اما نسبت به آئین پیامبران بار هدایتی کمتری داشته‌اند؛ بلکه برای این است که قوم‌گرایان را به تفکر و ادار نمایند و با ذهنیت خود آنها که پیروی از آئین پدران شان را هدایت بخش می‌دانستند، آنها را به تبعیت از آئین توحیدی و هدایت واقعی، فراخوانند.

هر نوع پیروی نمودن مطلوب نبوده تنها تبعیتی صحیح است که پیروانش را به هدایت واقعی برساند. تبعیتی که پرده‌های غفلت را پاره ساخته و انسان را از اسارت تعلقات دنیوی و احساسات قبیلگی نجات بخشد، ارزشمند خواهد بود.

(ب) رسیدن به مقام حب الهی
از دیگر آثار تبعیت، کسب محبوبیت نزد خداوند است:

قُلْ إِنْ كُثُّمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّيْعُونِي يُحِبِّكُمُ اللَّهُ وَ يَعْفُرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.

(آل عمران / ۳۱)

بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است.

این آیه در مورد مسیحیان نجران نازل شده که بهدلیل تعصب شدید به فرهنگ خودی، به شخصیت پرستی روی آورده و الوهیت حضرت مسیح را با تعبیراتی: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمٍ؛ (مائده / ۷۲) خدا همان مسیح پسر مریم است.» «إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ؛ (مائده / ۷۳) خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقوام] است.» ادعا می‌کردند.

جمله «يُحِبِّكُمُ اللَّهُ» قرار گرفتن در جایگاهی که فرد، محبوب خداوند واقع شود را نتیجه تبعیت جدی از رسول خدا معرفی می‌نماید. نخستین ثمره تکوینی پیروی نمودن از رسول خدا این است که هم در انسان گراییش نسبت به خداوند ایجاد می‌شود و هم خودش مورد توجه خداوند قرار می‌گیرد. مسیحیان نجران هم تمایل به وحدانیت خداوند نداشتند و حضرت مسیح را به عنوان معبد خود برگزیده بودند و هم محبوبیت‌شان در نزد خداوند را از دست دادند.

رسول خدا با تعبیر «فَآتَيْعُونِي يُحِبِّكُمُ اللَّهُ» می‌فهماند اگر خواهان محبوبیت خداوند هستیند، تنها راهش رها کردن فرهنگ غلط پیشینیان و تبعیت نمودن از من است؛ زیرا تبعیت از من، محبت دوچاره میان شما و خداوند ایجاد می‌کند که بهترین ثمره برای تبعیت خواهد بود. (جوادی آملی،

(۳۹) ۱۳۹۱: ۱۴ - ۴۵ /

سه. تبیین حالات اکثر مردم

قوم گرایی به دلیل احساسی بودن، گاهی به افراط کشیده می‌شود و گاهی به تغیریط. زمانی قوم گرایان یهود به تبعیت از اکثر مردم، عصمت بزرگ بانوی دو جهان، حضرت مریم^{علیها السلام} را هتك نموده و به حضرت مسیح^{علیه السلام} تهمت ناپاکی در ولادت زندن. «قالُوا يَا مَرِيمُ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا * يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ آُبُوكَ امْرًا سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعِيًّا» (مریم / ۲۷ و ۲۸) گفتند: «ای مریم، به راستی کار بسیار ناپسندی مرتكب شده. ای خواهر هارون، پدرت مرد بدی نبود و مادرت [نیز] بدکاره نبود.» همین‌ها پس از مدتی که آیین مسیحیت گسترش یافته و اعجاز حضرت مسیح^{علیه السلام} سر زبان‌ها افتاده بود، بشر بودن آن حضرت را برنتابیده، الوهیت را برای وی، ادعا کردند. «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمٍ؛ (مائده / ۷۲) خدا همان مسیح پسر مریم است». یا «إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ؛ (مائده / ۷۳) خدا سومین [شخص از] سه شخص یا سه اقnonom است».

رسول خدا^{علیه السلام} با تحلیل حالات اکثر مردم از نظر افراط و تغیریط، تبعیت از آنها را نیز میان ضلالت و اضلال در نوسان معرفی می‌کند:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَعْلُو فِي دِينِكُمْ غَيْرُ الْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلَّوْا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَ ضَلَّوْا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ. (مائده / ۷۷)

بگو: ای اهل کتاب، در دین خود به ناحق گرافه‌گویی نکنید، و از پی هوس‌های گروهی که پیش از این گم راه گشتنده و بسیاری [از مردم] را گم راه کردند و [خود] از راه راست منحرف شدند، تروید.

تغیریط در معرفت خداوند توسط قوم گرایان یهود و زیاده‌روی در باره پیامبر خدا، حضرت مسیح^{علیه السلام} از طرف قوم گرایان مسیحی، زمینه اعتقاد به تثلیث را در میان عموم مسیحیان جز اندکی از آنان، فراهم ساخت.

اجمال در «یا اهل کتاب» تمام افرادی را که در ذیل عنوان اهل کتاب می‌گنجند؛ اعم از مسیحی و یهودی، مخاطب قرار داده و از افراط و تغیریط آنان در باره ادیان متعلق به خودشان و تبعیت از مذاهب شهوانی گذشتگان، به گونه سربسته نهی گردیده‌اند.

تکرار ضلالت و اضلال به صورت ضلالت پیش از آمدن اسلام «قد ضَلَّوا مِنْ قَبْلُ» و اضلال دیگران «وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا» و ضلالت بعد از آمدن اسلام «وَ ضَلَّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ» مفید این نکته است که در منطق پیامبر اسلام^{علیه السلام} تبعیت از فرهنگ پیشینیان در صورتی محکوم است که سه

ویژگی، داشته باشد. یک. پیشینیان در عقیده و رفتار خود گمراه بوده‌اند. دو. تعداد زیادی را به گمراهی کشانده باشند. سه. اکنون نیز خود گمراه باشند و دیگران را در گمراهی مستمر نگهدازند.

نتیجه

با توجه به مطالب پیش‌گفته نتایج ذیل به دست می‌آید:

۱. قوم‌گرایی یک حقیقت مسلم اجتماعی است؛
۲. مخالفان انبیاء عموماً موضع گیری خود علیه انبیاء را از طریق تعلقات جمعی به فرهنگ آبایی، توجیه نموده‌اند؛
۳. انبیاء برای مقابله و تضییف این تفکر، روش‌های خاص فرهنگی اعمال کرده‌اند؛
۴. مواجهه فرهنگی انبیاء در سه حوزه: تغییر در نگرش. رشد عقلانیت. ابهام‌زدایی از رفتار گذشتگان، تحقق یافته است؛
۵. برتری ذاتی برخی انسان‌ها بر برخی دیگر، از طرف انبیاء نفی شده است؛
۶. از نظر انبیاء خلقت ویژه گروهی از انسان‌ها، انکار گردیده است؛
۷. در فرهنگ توحیدی انبیاء مسئولیت اعمال هر کسی، متوجه خود او خواهد بود؛
۸. انبیاء تبعیت را فقط در صورتی که: عالمانه، عاقلانه، قناعت‌بخش، هدایت‌گر و عامل جذب محبت الهی باشد، پذیرفته‌اند؛
۹. گرایش انسان‌ها به افراط یا تفریط، دلیل بر رفتار هیجانی و تصمیمات غیرعقلانی آنها خواهد بود.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم. ترجمه محمد‌مهدی فولادوند.
- ابن‌فارس، احمد، ۱۴۰۴ ق، *معجم مقاييس اللغة*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ابن‌منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، *اسان العرب*، بیروت، دار صادر، چ ۲.
- ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف، ۱۴۲۰ ق، *البحر المحيط فی التفسیر*، تحقیق محمد جمیل صدقی، بیروت، دار الفکر.
- انوری، حسن، ۱۳۸۲، *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران، سخن، چ دوم.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ ق، *انوار التنزيل و اسرار التأویل*، تحقیق محمد المرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربي.

- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۱، *تسنیم*، قم، اسراء.
- درویش؛ محی الدین، ۱۴۱۵ ق، *اعراب القرآن و بیانه*، سوریه، دار الارشاد، چ ۴.
- دعاas، احمد عبید و دیگران، ۱۴۲۵ ق، *اعراب القرآن الکریم*، دمشق، دار المنیر.
- رازی؛ ابوالفتوح حسین بن علی، ۱۴۰۸ ق، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد، آستان قدس رضوی.
- راغب اصفهانی، حسین بن، ۱۴۱۲ ق، *مفردات الفاظ القرآن*، تصحیح صفوان عدنان داودی، بیروت، دار العلم.
- زمخشri، جارالله محمود بن عمر، ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الأقوایل فی وجوه التأویل*، بیروت، دار الكتاب العربي، چ ۳.
- سیدقطب، ۱۴۱۲ ق، *فی ظلال القرآن*، بیروت، دار الشروق، چ ۱۷.
- شایان مهر، علیرضا، ۱۳۷۷، *دائرة المعارف تطبيقي علوم اجتماعي*، تهران، کیهان.
- شوکانی، محمد بن علی، ۱۴۱۴ ق، *فتح القدیر*، دمشق، دار ابن کثیر.
- صعیدی، عبدالفتاح، حسین یوسف، موسی، ۱۴۱۰ ق، *الاصحاح فی فقه اللغة*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵.
- فضل الله، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۹ ق، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت، دار الملّاک، چ ۲.
- گیدنر، آنتونی، ۱۳۸۷، *میانی جامعه‌شناسی*، ترجمه حسن چاووشیان، تهران، نشر نی، چ ۲.
- مصطفوی، حسن، ۱۴۲۰ ق، *التحقيق فی کلمات القرآن الکریم*، بیروت، دار الكتب العلمیة، چ ۳.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۶، *آشنایی با قرآن*، تهران، صدر، چ ۲.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الكتب الاسلامیة.
- موسوی سبزواری، سیدعبدالاعلی، ۱۴۰۹ ق، *موهب الرحمن فی تفسیر القرآن*، بیروت، اهل‌البیت علیهم السلام، چ ۲.
- میبدی، احمد بن محمد، ۱۳۷۱، *کشف الاسرار و وعدة الابرار*، تحقیق علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، چ ۵.
- میرزایی، خلیل، ۱۳۹۳، *فرهنگ توصیفی علوم اجتماعی*، تهران، فوزان.